

Wildlife Orcas ۱۸۰۰-۱۸۵۲
Complete fishy tales of Orcas Wildlife
ISBN: 978-964-351-827-8
1771
1772

اسکار وایلد

ماهی گیر و روحش

ترجمه

ابوالحسن تهامی



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران، ۱۳۹۳

فهرست

- آشنایی با اسکار و ایلد ۵
 سخن مترجم ۱۹

کتاب یک.

- جایت لرد آرتور ساویل و داستان‌های دیگر ۲۳
 جایت لرد آرتور ساویل ۲۵
 ایوالهول بی‌راز ۷۵
 شیخ کترویل ۸۵
 میلیونر مدل ۱۳۵

کتاب دوم.

- خانه‌ی انار ۱۴۷
 شاه جوان ۱۴۹
 زادروز اینفانتا ۱۷۱
 ماهی‌گیر و روحش ۲۰۱
 بچه‌ی ستاره ۲۵۳

کتاب سوم.

شاهزاده‌ی خوشحال و قصه‌های دیگر ۲۷۹

شاهزاده‌ی خوشحال ۲۸۱

بلبل و گل سرخ ۲۹۹

غول خودخواه ۳۱۱

دوست مهربان ۳۲۱

فشفشهی متشخص ۳۴۱

..... ۵

..... ۲۱

..... ۲۲

..... ۵۲

..... ۵۷

..... ۵۸

..... ۵۲۱

..... ۲۹۲

..... ۲۹۲

..... ۲۹۲

..... ۲۹۲

..... ۲۹۲

جنایت لرد آرتور ساویل

آخرین مهمانی لیدی ویندرمیر Windermere پیش از عید ایستر بود و خان بتینک هاس بیش از معمول شلوغ. شش وزیر کابینه از مهمانی رئیس مجلس عوام آمده بودند، همه با مدال‌ها و روبان‌هاشان به سینه. بتوان همه فاخرترین جامه‌های خود را به تن داشتند، و شاه‌دخت سوئیسی کارلسروهه در انتهای تالار عکس ایستاده؛ بانویی درشت‌اندام و قاتر نما، با چشمان ریز سیاه، و با زمردهای شگفت‌انگیز که فرانسوی را با لهجه‌ای بد و صدایی جیغ‌جیغی صحبت می‌کرد و پس از هر کلامی که می‌شنید خنده‌های نامتعادل سر می‌داد. روی هم رفته جمع خوبی به مجلس آمده بودند. خانم‌های اشرافی و نژاده با غیر اشرافی‌ها و رادیکال‌ها گرم‌گپ زدن بودند. کشیش‌های سال‌خورده به شکاکان تمساری اعتنایی می‌کردند، دسته‌ی کامل اسقف‌ها همه جا به دنبال شاه‌دخت می‌رفتند؛ چند تن از اعضای فرهنگستان سلطنتی روی پله‌ها ایستاده خود را نقاش جا زده بودند، می‌گفتند زمانی اتاق غذاخوری صلوات نوابغ می‌شد. آن شب یکی از بهترین شب‌های لیدی ویندرمیر بود، شاه‌دخت هم تا ساعت یازده و نیم در مجلس ماند.

با رفتن شاهدخت، لیدی به تالار عکس برگشت که در آنجا شخصیت معروف اقتصادی-سیاسی داشت با آب و تاب فرضیه‌ی علمی موسیقی را برای هنرمندی مجار شرح می‌داد و مرد مجار که از بیانات مبسوط او کلافه شده بود، با دوشس پایزلی سر صحبت را باز کرده بود.

لیدی ویندرمیر بس جمیل می‌نمود با گردن عاج‌گونه و چشمان آبی درشت مرا فراموش مکن؛ گیسوان پرپشت زربینش رنگ زر ناب داشت، نه به گونه‌ی آن کاهی پریده‌رنگ که امروزه نام طلا را غصب کرده، آن گونه رنگ طلا که در انوار آفتاب تنیده، یا در تن انگمها پنهان است. این گیسوان او را در جایگاه زنی با وقار قرار می‌داد، نه در جایگاه عشوه‌گران شهر آشوب. با این همه وی مورد جالبی برای بررسی‌های روان‌شناختی به شمار می‌آمد. ایشان در آغاز زندگی به این حقیقت پی برد که هیچ چیز چون بی‌مبالاتی به ساده‌دلی شیه نیست؛ با دست زدن به چند رشته سبکسری‌های جسورانه که بعضی‌شان چندان آسیب‌رسان هم نبودند، برای خود نام و نشانی به هم زد. ایشان بیش از یک‌بار همسرشان را عوض کردند. نشریه‌ی *Debrett* تغییر سه همسر را به ایشان نسبت داده، از آن پس جهان بر آن شد که در مورد جنجال‌های ایشان لب فروبندد و شایعه‌ای نپراکند. او اکنون چهل ساله بود، بی‌فرزند و پیماننده‌ی پیوسته‌ی جاده‌ی شمع، راز جوانی ماندگارش هم همین بود.

او ناگهان با اشتیاق به اطراف اتاق نظر افکند و با صدای صاف و بَمَش گفت: «کایرومانتیست من کجاست؟»

دوشس ناگهان یکه خورد و با شگفت‌زدگی پرسید: «چه چیزت گلا دیس؟»

و او پاسخ داد: «کایرومانتیست من، دوشس. این روزها بی‌او می‌تونم زندگی کنم.»

دوشس که ذهنش را زیر و رو می‌کرد تا معنی آن واژه را دریابد، و آرزو می‌کرد که کایرومانتیست (کف‌بین) همان کایروپراکتور (شکسته‌بند) باشد، زیر لب غرغرکنان گفت: «گلا دیس عزیزم واقعا که لنگه نداری.»

لیدی ویندرمیر در ادامه گفت: «او هر هفته برای دیدن کف دست پیش من میاد و کارش خیلی هم جذابه.»

دوشس به خود گفت: «جل‌الخالق! به هر حال او بی‌شباهت به شکسته‌بندها هم نیست. چه کار مهملی. امیدوارم که خارجی باشه، که هر آن صورت چندان مهمل نیست.»

ایشون رو باید بهت معرفی کنم.»

دوشس با صدای بلند گفت: «معرفیش کنی! یعنی می‌خوای بگی این جاست؟» و برای پیدا کردن باد بزن کوچک دسته لاک‌پشتیش این سو و آن سو چشم انداخت تا پس از یافتنش با عذرخواهی کوچکی محسوس را ترک کند.

ایه که این جاست. من بی‌ایشون حتا خیال مهمانی دادن رو به سرم راه ندم. ایشون به من میگن که دست‌های من مثل دست‌های نوابغ بزرگه و اگر شستم کمی کوتاه‌تر بود آدم کاملاً بدبینی می‌شدم و می‌رتم به صومعه.»

دوشس که دیگر همه چیز را فهمیده و خیالش راحت شده بود گفت: «آها... گمانم ایشون فال‌بینه و بخت و اقبال رو پیش‌گویی می‌کنه.»

لیدی ویندرمیر پاسخ داد: «بدبختی و بداقبالی رو هم پیش‌گویی می‌کنه، کمی و زیادیش رو هم می‌گه. مثلاً سال آینده خطر بزرگی در خشکی و دریا من رو تهدید می‌کنه، در نتیجه باید برم توی بالون